

سمینار مسائل ملی - قومی : متن حسن خلیقی

مسأله‌ی ملی در ایران و راه حل دمکراتیک آن.

حسن خلیقی

روز 11/11/2006 در فرانسه، شهر پاریس، سمیناری زیر عنوان "سمینار مسائل ملی- قومی در ایران"

بازنگریها، پرسشها، پیشنهادهای چشم اندازها، به کوشش جنبش جمهوری خواهان دمکرات ولایت ایران برگزار شد که اینجانب با ارائهی گفتاری زیر عنوان فوق، در آن شرکت کردم.

اینک تمامی متن آنرا در سه بخش، تقدیم میدارم:

1. بخش نخست، نگاهی گذرا به گذشته‌ی باقیمانده‌ی امپراتوری ایران

بخش دوم، سنجشی کوتاه میان جامعه‌ی اروپای پس از قرن شانزده و جامعه‌ی ایران در آن دوران

بخش سوم، ارائهی راه حل دمکراتیک مسأله‌ی ملی در ایران.

بخش نخست: از آنجا که گفتگو از کشور ایران و جستجو برای راه چاره‌ی مشکل حقوق پامال شده‌ی ملت‌های به حاشیه رانده شده‌ی ایران است، ناچاریم نگاهی گذرا به تاریخ یا گذشته بیندازیم، زیرا فراموش کردن تاریخ همان و جایگزین کردن افسانه همان. تاریخ بخشی از وجدان ملت‌ها است. گذران چه زشت و چه زیبا، چه با سرفرازی و چه همراه با شکست، باید در بن وجدان ما بماند و از نشیب و فرازهای آن درس بگیریم.

از این رهگذر نباید از رویدادهای گذشته مان غفلت کنیم. گویند در دوران خشایار شاه، از هندوستان تاحبشه، جزء امپراتوری بزرگ ایران بود (ایران باستان، شرق قدیم، ص 2 پیرنیا). یا بگفته‌ی داریوش 48 نژاد در آن زندگی میکردند. گویند و بسی نویسند که کورش هخامنشی "بنیانگزار حقوق بشر است". اگر چنین است و اگر کورش در 2500 سال پیش، صاحب چنین بینشی بوده است، میبایست فرزندان او در این کشور ستم زده و دور از داد پروری، در این راستا، نمونه‌ی عدالتخواهی،

یکسانی و برابری طلبی در عرصه‌ی حقوق بشری باشند. اگر خلاف آنرا دیدیم که می‌بینیم، حق داریم در راست بودن تکامل اندیشه یا پیوند این و آن شک کنیم؟ زیرا زنان و مردان فرهنگی، باید چنان با فرهنگ خود یگانه باشند که سازندگی را آشکارا در اندیشه، گفتار و کردارشان، گواه باشیم و کشور را بهتر از آنچه دریافت داشته‌اند، به آیندگان بسپارند.

وبرهان ابن یوسف گوید: "اگر نگاره‌ی جهان، ایران بزرگرا برخود خوش نشسته میدید، همراه با آزادی زنان و مردانی بود که آنان به "آزادگان" یاد شدند. فردوسی میگوید: از ایرانم از شهر آزادگان. (هویت ملی، انجمن پژوهشگران ایران ص 40-42). در گذشته، پیروان دینهای گوناگون در ایران آزادانه، روزگار گذرانده‌اند. از گذشته‌ی بس دور، دینهای جزایرانی، در پذیرش و گسترش دین خود آزاد بوده‌اند. فرهنگ ما برخوردار از چنان گشایشی است که الگوهای کنونی کشور داری جهان، در گوشه‌ئی از آن جای میگیرد. (همان ص 46-47). فرهنگ میراث پیشینیان است و اگر این دیدگاه، پسندیده‌گردد، وارثان این فرهنگ، در پاسخ پرسشگران از وارثان چنین فرهنگی در مورد، کشورداری و برخورد با حقوق انسانها، گروهها، نه تنها ادیان، بلکه رفتارشان با صاحبان مذاهب درون اسلام در حکومتهای قبلی و اسلامی کنونی، چه خواهند گفت؟!

بگذریم، باز هم گویند، در زمان کورش، کشور بصورت "ساتراپ" یا بگونه‌ای ایالتی و ویلایتی یا به قولی به گونه‌ای از سیستم فدرالی، اداره میشد که اگر چنین باشد، با توجه به گفته‌های پیش، باید آنرا برگسترده‌گی خاک و ضعف امکانات ارتباطی حمل کرد، نه بر پیروی از سیاست "تمرکززدائی" معمول امروزی که در آن زمان به ذهن کسی در این چها چوب خطور نمیکرد.

ناصرپورپیرارد کتاب پلی برگزیده‌ی خود، کورش را از "خزران" نه از ایران معرفی میکند و او را یهودی و نجاتبخش یهودیان اسیر در بابل میداند. همچنین او را ستمگر نه دادپرور و منشور حقوق بشر نویس، میشناسد. (بخش دوم ص 16، کتاب اول، 12 قرن سکوت، بخش سوم، ص 21-20).

باری "پروفسور ریچارد فرای" وجود استانها، پادشاهان فرودست و نیمه مستقل را در دوران مادها پذیرفته‌است. که ما آنرا در دوران خلفای اموی و عباسی در ایران پس از اسلام و تاسقوط خاندانهای حاکم عرب، در شماری از حکومتهای منطقه‌ای که اغلب ترک زبان و مهاجم بوده‌اند، می‌بینیم که در زمان قاجاریه، به شکل ملوک الطوائفی

سازگار باسیتم فئودالی یا به نام "ممالک محروسه"، درآمده بود(اسلام درایران، عبدالعلی معصومی، ص196، روزگاران، زرین کوب ج 3، ص33) .

به هرجهت، همانطور که میدانیم 1400 سال پیش، عربها به ایران ساسانی یورش آوردند و با ضرب شمشیر، سروری خاک و قدرت سیاسی مملکت را زیر پا گذاشتند. کشتند و ویرانکردند، زنان و دختران و نوجوانان را اسیرکردند و به یغما برده هارا، در بازارهای شهرهای زیر سلطه خود، فروختند. که با کمال تأسف پس از 1400 سال، هنوز اکثریت مردم ایران، برمرگ و مصیبت‌های پس از آن این مهاجمان تاراجگر، اشک میریزند و بر سینه و پشت می‌کوبند و نوحه می‌خوانند!

مردم عرب برمبنای دین اسلام و زبان عربی به تدریج بر همه‌ی ایران آن زمان و ماورای آن، سلطه‌ی سیاسی و دینی و فرهنگی پیدا کردند. سلطه‌ی که زمینه‌را برای نفوذ "اقوام" دیگری به سراسر ایران باز کرد.

بهر روی اثرات این یورش و اشغالگری، و ترویج آیین و گسترش فرهنگ قوم سامی، موجب دو قرن سکوت در کشور شد. پس از آن، زیر نفوذ خلافت عرب، به تدریج، حکامی از ایرانیان سربرآوردند، که گاه برخشی از سرزمین پهناور اشغالی، حکمرانی میکردند. پس از انتشار دین اسلام در ایران و گسترش آن تا ماورای سیحون و جیحون و سند و هند و چین، که کوچهای فراوان درون گراو بیرون گرا معلول آن بود، اقوام تورانی به تدریج در تمامی سرزمین این کشور، راه یافتند(علی الطائی، هویت ملی، انجمن پژوهشگران ایران، ص64).

در نتیجه‌ی تاخت و تاز و کوچهای پی در پی یادشده و استفاده‌ی حکام منطقه‌ی از غلامان ترک در لشکرکشیها و به ویژه در امر سپاهیگری، گروهی از غلامان ترک، بر اوضاع چیره شدند. بگونه‌ی که یکه‌تاز و همه‌کاره‌ی عرب و عجم و اسلام شدند و خود را با اوضاع منطبق ساختند! بگونه‌ای که سلطه‌ی آنان بیشتر و دراز مدت تر از ایرانیانی چون سامانیان، تاهریان، زیاریان، آل بویه، زندیه و پهلویان بود. و بجز دیلمیان آنهم برای مدتی کوتاه و پهلویها، در سرزمینی کمتر از پیش، بقیه‌ی ایرانیها بصورت خودمختار و زیر نفوذ خلفای عباسی در یک گوشه، حاکم بودند. بدین معنی هنگامیکه زوال خلافت عباسی در سال 656 هجری، بوقوع پیوست، مدتها پیش، نیروهای جانشین، در سرزمینهای زیر فرمان اسلام پناهان، استقرار یافته بودند. در سال 961 م و 999 هجری، خاندان سامانیان قدرت خود را از دست دادند و پس از آنها در سال 1042 م، غزها به این سرزمین یورش آوردند و سلسله‌ی غزنویان و خاندان سلجوقیان از آن سر برآوردند و در بخشهای مختلف کشور، در قالب

دولتهای محلی نیمه مستقل، قدرت را به دست گرفتند. در سال 1263 ایلخانان مغول و در سال 1380 تیموریان، به میدان آمدند. در سال 1481 اوزن حسن سرکرده‌ی ترکمانان آق قویونلو، قدرت خاندان تیموریان را منقرض کرد و پس از آن در سال 1499 اسماعیل میرزای صفوی پس از سرنگونکردن اوزن حسن در تبریز، و اعلام مذهب شیعه چون مذهب رسمی ایران نود و هفت درصد سنی نشین یا به قولی اکثریت سنی (اسلام در ایران، برگ دوم ص 196)، به زور شمشیر و به منظور پیاده کردن برنامه‌ی مذکور، تنها در تبریز بیست هزار نفر را کشت! (روحانیت و تحولات اجتماعی در ایران، رضا مرزبان، ص 144) نامبرده در 1507 م، تاجگذاری کرد. قبیله‌ی پراکنده‌ی قاجار در سپاه این پادشاه، رشد کرد. زبان دربار صفوی ترکی و نامه نگاری فارسی بود.

هجوم غزها به داخل این سرزمین، حتی پس از پایان حکومت عربها، تا انقلاب مشروطه، و تا آغاز حکومت پهلویها، تسلط خود را بر ایران نگه داشت!

تاخت و تاز و کشتار و تاراج و مثله کردن، کور کردن و دست و پا بردن و تجاوز به زنان و سربردن مغلوبان و سوزاندن شهرها و کوشکها و بناهای تاریخی و نسل کشی خاندانها به خاطر حفظ قدرت و جلب رضایت خلیفه و امیر و پادشاه و ایجاد ناامنی و وحشت در میان مردم و در یک جمله دشمنی با هر آنچه نامش زندگی انسانی و آرامش است، مختصر حرکاتی بود که از طرف این یورشگران انجام میشد و در واقع ثمره‌ی فرهنگ سحرانیشینی و میراث فرهنگ اعراب حاکم بر سرنوشت مردم مناطقی بزرگ در آسیا و آسیای دور و دیگر سرزمینهای مجاور چون هند بود! این آشفتگی و جابه جایی و ویرانگری، موجب شد که فردوسی در قرن پنجم هجری، لب به شکایت بگشاید که:

از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید
اندر میان

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها به کردار بازی بود

یعنی نژادهای مختلف با زبانهای گوناگون در این کشور سر برآورده اند و از این معجون، نژادی پدید آمده است که هیچکدام از آنها نیست و سخن گفتن، چون بازی باشد نه برروالی دروست و زبانی یگانه. بنا براین، برقراری دادپروری و تعیین زبانی یگانه و ملت و مذهبی رسمی نیز، در کار نبود و هرچ و مرج در این میان، آشکارا دیده میشد! با اینحال، هنگام جلوس اسماعیل صفوی براریکه‌ی قدرت و باین اندیشه

که گویا باین هرج و مرج و نابسامانی درکشور، پایان دهد، هم چنین به منظور حفظ تمامیت ارضی مملکت، همانطور که گفته شد، فرمان به رسمی شناختن مذهب شیعه و واردکردن تباری از آخوندهای جبل عامل لوبنان و بحرین، برای تدوین فقه شیعه، آنهم به خاطر رقابت با امپراتوری سنی عثمانی همسایه و آماده‌سازی مسلمانان شیعه جهت مصاف با مسلمانان سنی در صورت لزوم که همیشه درکاربود، سیاست قلع و قمع مردم سراسرایرانرا دنبال کرد! طبیعی است درشرایط آنچنانی، دادپروری، حقوق بشر، دموکراسی و اصولا، توجه به عدالت اجتماعی، درمغزهای حکام جای نخواهد گرفت. ادامه‌ی اشغالگریها و ادامه این سیاست زشت و غیر انسانی و نابخردانه، موجب سقوط وعقب افتادگی اجتماعی سیاسی، اقتصادی وحتی اخلاقی دراین دیار بلازده‌شد. بویژه با تسلط شریعتمداران شیعه‌ی تازه به دهوران رسیده دردستگاه قضائی و دیگرشئون اجتماعی مملکت، آشکارا فرهنگ جاهلی هزارسال پیش، پا به میان گذاشت و آنگاه بجای کشف واختراع و رشد اندیشه و شکوفائی فرهنگی و اقتصادی و صنعتی، شبیه سازی، روضه‌خوانی و مرثیه‌خوانی، زنجیرزنی، قمه‌زنی، شام غریبان، آجیل مشکل گشا، پوشیدن لباس سیاه عزاداری و دهها آداب و رسوم نان آفرین برای آخوندها و پاسداران گورستانها، درجامعه نهادینه‌شدند و ازآنطرف،

بخش دوه‌م- سنجشی کوتاه میان جامعه‌ی اروپای پس از قرن شانزده وجامعه‌ی ایران درآن دوره.

دراروپا از1600م بعد بویژه ازقرن17 تا19، جنبشی بس شگرف درزمینه‌های مختلف صنعتی، اجتماعی، انسانی، حقوقی، روشنفکری وآئینی، صورت گرفت و اروپای راکد مانده‌ی قرون وسطی را، چنان تکانی داد که بیشتر ازسیصد سال از ما جلوافتاد. دراین دوره بود که " پیشرفت معرفت" از فرانسیس بیکن، نوشته شد. تلسکوپ، بمیدان آمد، قانون گردش ستارگان، عینک ستاره‌شناسی، انتشار مجله‌ی هفتگی درآمستردام، کشف چگونگی گردش خون، رساله درباره‌ی حقوق انسانها، سربرآوردند و درقرن 17 تحقیقات فلسفی وعلوم گوناگون به اوج خودرسید. بطلان هیئت بطلمیوسی که جهانرا روی زمین متمرکزساخه و انسان را درمرکز آن قراردادبود و مورد پشتیبانی کلیسا بود، اعلام شد. درفرانسه آکادمی زبان وادبیات، تاءسیس شد. گاليله و بازکردن راه بسوی فیزیک مدرن، خطابه‌ی "روش" دکارت آفریده شد و مالبرانش، اسپینوزا، لایپ نیتس و لاک به میدان آمدند وشیوه‌های تحلیلی دکارت درقوانین انکسارنور، فیزیک، هندسه‌ی تحلیلی و...رادنبال کردند. دربعد انتشارفرهنگ، چاپخانه‌ی سلطنتی فرانسه، پا به میدان گذاشت.

جدال روشنفکران با آیین، موجب شد آثار دکارت در فهرست ممنوعه های کلیسای قرار گرفت. در این دوران رصدخانه و آموزش رایگان در فرانسه، برپا شد و کتاب "اندیشه‌ها"ی پاسکال و رساله‌ی خداشناسی اسپینوزا که ستیز با متن کتاب مقدس بود، انتشار یافت. اصول عدالت خداوندی لایب نیتس، نامه‌های فلسفی ولتر باروشنگران و زدن زنگ پایان متافیزیک.

در بعد صنعتی، کشف ماشین بخار، توپ ریزی، ماهوت سازی، فرش بافی، ماشین الکتریسته، کشف نیروی جاذبه، کشتی بخاری و... سربر آوردند و ذوب فلزات با ذغال، راه انقلاب صنعتی را هموار ساخت. در بعد کشورداری و برخورد با مردم، جان لاک، نامه دربارهی "تولرانس" یا برخورد ملایم و رساله "درباره‌ی فرمانروائی کشوری را نوشت که مستقیماً به مسأله‌ی حکومت پرداخت. سپس رساله‌ی "ادراک انسانی" را نوشت. همچنین آزمایشهای تازه دربارهی ادراک انسانی لایب نیتس. در این اوان برجسته کردن زبان، فلسفه و اندیشه‌ی عقلانی، در برنامه‌ی کار بود. در بعد فرهنگی و رسانه‌ها و پیوندها، روزنامه‌ی روزانه و تئاتر و تئاتر در انگلیس و... به میان آمد.

سال 1736 انقراض سلسله‌ی صفویها که تنها هنرشان مذهب سازی یا اختراع مذهب شیعه و ایجاد کینه میان مسلمانان و باختن بخش بزرگی از خاک کردستان و همه‌ی افغانستان و تاجیکستان و دروست کردن تکیه و مرثیه‌خانه و تولید آخوند و رواج مراسم عزاداری و اشاعه‌ی فرهنگ تباهی و تولى بود و در بعد صنعتی و علمی و فرهنگی و اقتصادی، قدمی مثبت برنداشتند.

همگام با سقوط آنها، و در سال 1737، در بخش دیگری از خاورمیانه، کارخانه‌ی مذهب سازی دیگری تئاتر شد و مذهب "وهابی" از این کارخانه، در عربستان سعودی، سربر آورد. همزمان با پیگیری این روش در آسیا! در اروپا، اختراع ماشین نخریسی، کشتی بخاری، ماشین خودکار و بدست آوردن میزان سرعت نور و در بعد روشنفکری رساله‌ی "اخلاق و سیاست" و "تحقیق دربارهی ادراک انسانی" از هیوم، چاپ "علم جدید" و یکو و رساله دربارهی "ریشه‌ی شناختهای انسانی" و رساله‌ی "احساسات" کندياک، "اندیشه‌های فلسفی" دیدرو، آماده شدن دایرةالمعارف او و "مسیح گرائی عقل" از لسینگ، توصیفی از روشنگری در آلمان و رساله دربارهی "ریشه‌های نابرابری میان انسانها" و "رساله‌ی قرارداد اجتماعی" و رساله‌ی "ملايمت" از روسو و فرهنگ فلسفی از ولتر و "جرم و کیفرها" از مارکی که پیش درآمدهای عارفی مستقل از کلیسا بود به میدان آمدند. همچنین "تاءمل دربارهی تشکیل و تخریب دولتها" از تورگوت و "مسیحیت بی پرده" از هولباخ، "ثروت ملل"

از آدامسمیت، چاپ دائرةالمعارف بریتانیکا و نوشتن جلد نخست تاریخ سقوط امپراتوری روم، آغاز تاریخ نویسی تازه، کانت و "نقد خرد ناب" و "نقد خرد عملی" و "نقد قدرت داور" و "مذهب در درون مرزهای سادهی برهان". "دیباچه بر اصول اخلاقی و قانونگذاری" از بنتام، "سلب امتیازات روحانیت از طرف مجلس فرانسه" در اواخر قرن 17 (با ایران قرن بیست و یکمین مقایسه شود)، جنبشهای نفی مسیحیت و آزادی مذهب در فرانسه، توماس پین و عنوان کردن "حقوق بشر" همچنین آغاز تحصیلات عالی در فرانسه و تاءسیس مدرسه‌ی پلی تکنیک در پاریس. (تاءسیس دانشگاه تهران در سال 1933 و نام رسمی مملکت به "ایران") و ده‌ها کشف و اختراع و نوشتار در بعد صنعتی و هنری و فلسفی و علمی که بر شمردن همه‌ی آنها از حوصله‌ی این گفتار خارج است، در اروپا، خودنمایی میکردند (مرزبان، همان، ص 311-327).

بهر جهت، با سر رسیدن انقلاب فرانسه "مجامع اندیشه" به جوش و خروش افتادند. و برای نخستین بار، آرمان ملت گرایی و انقلابی فرانسه در اروپا، پراکنده شد. در این مدت، پادشاهان صفویه یا در جنگهای مذهبی درگیر بودند که گاه چون اسماعیل میرزا بمحض چیره شدن برق‌دست، سنی کشی راه مینداخت و در مقابل، اختراع واکتشافات اروپائیها، در اذان مسلمانان دست کاری میکرد و "أشهادان علیا ولی الله" و "حی علی خیر العمل" را، اضافه می نمود و گروه "تبائیان" خود را در کوچه‌ها بر راه مینداخت که به آواز بلند، سه خلیفه ابوبکر و عمر و عثمان را، لعن کنند. آنها که این اختراع تازه را میشنیدند، ناچار بودند بگویند، "بیش باد" و گرنه، سرشان برباد میرفت!

شاه دانش دوست! گور مخالفان پدر را نبش میکرد و استخوان مرده‌ها را می سوزاند، دستور میداد، شکم زنان آبستنا میدریدند و دریک فرمان 800 نفر از کسانی را که در دستگاه‌الوند بیگ خدمت میکردند، سربریدند! (196 تا 197، اسلام در ایران، جلد 2) و گاه چون رویداد جنگ با میرویس پدر محمود افغان، در زمان شاه سلطان حسین، افغانستان از ایران جدا میشد یا شاه عباس با انحصار در آوردن امور بازرگانی برای خود، در بنادر ایران، کالاهای ساخته شده ی دست صنعتگران و دانیان اروپا را با ذخایر و سرمایه‌های مردم ایران مبادله میکرد! و افشاریه و قاجاریه نیز درگیر و دار بدست گرفتن قدرت، چشمهای رقیبان را، هزارهزار کور میکردند یا چشم پسران خود را در میآوردند یا از کله سرشان مناره میساختند! همانطور که میدانیم پس از کشتن نادر، کریمخان زند که "لر" بود در 1168 تا 1193، بر اوضاع مسلط شد. در 1209 محمدخان قاجار، با توجه بخلق و خوی ایلاتی، بفرزندان

کریمخان یورش برد و برسر فرزند ولی نعمت خود لطفعلی خان زند بلایی آورد، که قلم از بیان آن شرم دارد.

یکی از افتخارات این تبار، پس از شکست از تزار روس که به تحریکات دستاربندان به منظور کافرکشی انجام گرفت، پس از شکست در جنگ، بستن پیمان گلستان در سال 1228 بود که به موجب آن، 17 ایالت کشور در آن طرف رودخانه "ارس"، به روسها واگذار شد! بدون عبرت گرفتن از این جنگ و از این پیمان ننگین، در سال 1243 هجری برابر با سال 1827 م، جنگ دیگری میان روس و ایران و باز با تحریکات بیضه‌داران مذهب شیعه، رخ داد که این بار نیز شکست نصیب شاه شد و "ایروان" و "نخجوان" و "اوردوباد" همراه با طلای هنگفت بابت نقض پیماننامه گلستان با پازده هزار کرور پول، به نام پیماننامه "ترکمان چای" به روسها تسلیم شد. علاوه بر این پیروزیها! قاجاریان چون صفویان، دست آخوندها را در امور مملکت، بویژه در امر دادگاهها، باز گذاشتند و در واقع حکومت در حکومت ایجاد کردند! آخوند محمد باقر شفتی در زمان محمدشاه و فتحعلیشاه قاجار در اصفهان، حد شرعی اجرا میکرد و در مدتی کوتاه 70 نفر کشته است! او تنها فتحعلیشاه را هم طراز خود میدانست. (همان 298). اینک متن فصل سوم قراردادان ننگین گلستان: اعلیحضرت قدر قدرت... ایران به جهت ثبوت دوستی... که به... امپراطور کل ممالک روسیه دارند... ویلیات قره‌باغ و گنجه که الآن موسوم به یلزابتوپول است و اولکای خوانین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هرجاز و ویلیات طالش را با خاکی که الآن در تصرف دولت روسیه است و شمال داغستان و گرجستان و محال شوره‌کل و آچوق باش و گروزیه منگریل و ابخاز و تمامی اولکا و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه‌الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی دریایی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است، مخصوص و متعلق به ممالک ایمپریه روسیه میدانند. (سعد نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج 1، ص 257-258). قرارداد ترکمن چای ماده ی سوم: اعلیحضرت شاه ایران... ویلیات ایروان را از این سو و آن سوی ارس و ویلیات نخجوان را به امپراطوری روسیه واگذار میکند (همان ج 2، ص 180). دولت انگلستان در دوره قجاریه، بخشی از بلوچستان را به مستعمره بزرگ خود، هندضمیمه کرد که اکنون بخشی از کشور پاکستان است. (ص 360، جلال متینی، هویت ملی، پیشین).

3- آرائی راه حل دمکراتیک مسأله ملی در ایران

همانطور که گفته شد، آرمان ملت‌گرایی و انقلابی فرانسه در 1793 در اروپا نه آسیا، پراکنده شد. تشکیل دولتهای ملی با ظهور

ناسیونالیسم" در ارتباط است. ناسیونالیسم رامیتوان به "مجموعه‌ای از نمادها، باورها که حس تعلق به یک اجتماع سیاسی را بوجود می‌آورند"، تعریف کرد. در این حالت افراد نوعی تعلق و سربلندی، احساس میکنند. پس از ظهور ناسیونالیسم، انواع ناسیونالیسم محلی، اغلب با انواع ناسیونالیسمی که با پیدایش دولتها پدید آمده‌اند، برای زدن مهر ناسیونالیسم محلی خود به هویت ملی یا شناسنامه‌ی خویش، به مخالفت برخاسته‌اند. برای نمونه، ناسیونالیسم سکاتلندی و ویلزی، با احساس بریتانیائی بودن، درستیزند، درحالیکه دارای یک زبانند. باید یادآور شد تنها در دوره‌ی مشروطه بود که این مفاهیم، آنهم به صورت ابتر، به فرهنگ سیاسی ایران رسیدند و پس از خاموشی چراغ کم فروغ مشروطه بدست رضاخان، این مفاهیم نیمه جان، بدست نامبرده به گورستان تاریخ سپرده‌شدند!

باری پس از پایان قدرت قاجاریه، رضاخان پهلوی که در آن زمان فرماندهی کل ارتش کشور بود، با پشت پازدن به وعده‌ی خودمبنی بر پاکردن نظام جمهوری و با انهدام بقایای مهمترین آرمانهای سیاسی مشروطه خواهان یعنی آزادی مطبوعات و اجتماعات، بخاطر بدست آوردن رضایت آخوندها که مخالف چنین نظامی بودند، براریکه قدرت پادشاهی نشست و با پشتیبانی انگلیس و روس بلشویکی بر سرکارآمد و پسرش سپس با پشتوانه‌ی آمریکا به سلطه‌ی خود ادامه‌داد، با توجه به دیگر گونیهای حاصله پس از جنگ جهانی اول و رسیدن پیام انقلاب فرانسه، هم در زمان مشروطه و هم در آن زمان، به تقلید کورانه از اتاتورک در ترکیه، برای درستکردن "ملتی" از مجموع باشندگان در ایران بقایای خاک امپراتوریهای قرنهای گذشته و از بخشهای مختلف ایران به نام ممالک محروسه که نوعی خودمختاری محلی بود، چون گوشت چرخکرده، موجودی به نام "ملت ایران" بیافرید! ناگفته‌نماند در دسامبر 1906 که رستاخیز در برابر قاجاریه توسط بهبهانی و طباطبائی، به راه افتاد برای نخستین بار واژه‌ی "ملت ایران"، چون شعاری بر سر زبانها افتاد که مفهوم ویژه‌ی خود را داشت نه آنچه رضاشاه پس از آن پخت.

ارست رنان در قرن نوزدهم در پیوند با ملی گرایی آنچنانی میگوید: فراموشکردن و تاریخ خود را اشتباهی گرفتن، فاکتورهای اساسی در ملت سازی میباشد (ملی گرایی و اسلام در ایران معاصر، حسن وارث، ص 79 و 46). برای ساختن این پدیده، علاوه بر ماشین ریخته‌گری "ملت سازی" خود، از سه عنصر یکی ساخته‌ی صفویها (مذهب شیعه) دوم زبان فارسی و همگانیکردن آموزش و پرورش به زبان فارسی سوم اشاعه‌ی فرهنگ یکی

ارزش قوم بزرگ و ساکن ایران که فرهنگ فارسی است و سرکوب، استفاده‌کردو به ترویج اجباری این زبان در سراسرایران پرداخت. بعلاوه اعلام یکسانسازی لباس در سراسر کشور و در اخذ تمام این تصمیمات، بدون توجه به آراء دیگرمانها در مورد این اقدام شونیستیانه پا به میدان گذاشت! ملک الشعراء بهار در مورد تسط رضاخان، مینویسد: "مردی قوی با قوای کامل و وسائل داخلی و خارجی براوضاع کشور و برآزادی و مجلس و برجان و مال مردم، همه مسط بود...". طبیعی است که انحلال خودمختاریهای محلی و امتزاج متهای ایران، مسلط کردن یک فرهنگ و سراسری کردن یک زبان و یک لباس و یک مذهب، نیاز به وسائل و ابزار قوی و مرتب دارد. یعنی علاوه بر مناسب بودن ابزارکار در داخل و خارج، سازماندهی نیرو و سرشماری دقیق و گماردن ماء موران زبده و فرمانبردار در مناطق مختلف به منظور سرکوب مخالفان و خواستاران آزادی و سهم شدن در قدرت مرکزی یا تمرکززدائی، در اولویت بود. در این راستا در ادامه‌ی کار شاه عباس صفوی که "خان " برادوست را به خاطر تلاش برای حفظ اختیاراتی منطقه‌یی در منطقه‌ی اشنویه در کردستان، با زن و بچه و خدم و حشم، قتل عام کرد، که زنان بارگاه خان، از ترس تجاوز شاه عباسیان به آنها، از بالای قلعه خود را پایین انداختند و جان باختند، با استفاده از تجارب مردم اروپا، بادعوت از کارشناسان امور اداری خارجیها به سبک جدید، اقدام به تاءسیس و مرمت ارتشی قوی، ژاندارمری، پلیس، دادگستری، ثبت احوال و دیگر ادارات کارا در امر بازسازی به منظور کنترل هرچه بیشتر مردم مناطق گوناگون، با فرهنگ گوناگون، به خیال خود از این معجون، پیکرواحدی ساخت! به عبارتی دیگر، پناه بردن به ابزار مدرن، نه به منظور مدرنیزاسیون یا دمکراتیزه کردن مملکت که خود نیاز مبرم زمان بود، بلکه به منظور، تسط بر تنوعهای ملی، مذهبی و اتنیکی آن هم با استفاده از زور و اعمال ستم عریان بود که در ماهیت رضاخان نهفته بود و در واقع وارث ستمگران پیش از خود بود و در قدر قدرتی او، جریان بازتولید ستم، ادامه یافت. به عبارتی دیگر باصطلاح سکولاریزم رضاخانی شدیدا راسیستی، ناسیونالیستی بود. این گویا سکولاریزم با سرکوب، فاشیسم و راسیسم به پیشرفت. زبان و نژاد و تمامیت ارضی، ویژگی آن بو و نوع خاصی بود از هویت ملی و ملیت. تقسیمات کشوری چون پدیده‌ای نو، از اواخر دوره‌ی قاجاریه آغاز گردید و غالبا در جهت تاءمین مقاصد سیاسی دولت مرکزی، نه با توجه به منافع اقتصادی و ملی یا قومی مردم ستم‌دیده، انجام شد! برای نمونه نخست آذربایجان را به دو استان و سپس به سه استان، تقسیم کرد و کم و بیش در هریک استانی "ترک " و "کرد" در کنار هم قرارداد تا هم اینکه یک گروه قومی و ملی، تجزیه شود و هم اینکه با همسایه‌ی خود،

درگیرشود! یک کاسه کردن سیستان و بلوچستان نیز در همین راستا انجام گرفت. علاوه برین دیگرگونکردن نامهای جغرافیائی برخی از استانها و مناطق و شهرستانها و شهرکها نیز رو به سوی این سیاستهای تفرقه بینداز و حکومت کن دارد. دیگرگونکردن نام "عربستان" به خوزستان، نمونهی دیگر است. این کارها همانطور که گفته شد، همیشه جنبهی سیاسی داشته است و هیچگاه برابر با آرزوها و خواستههای مردم نبوده است. از این رهگذر است که بجای آنکه درد را دوا کند، موجب دردی کشنده تر شده است. به گفتهی دیگر، قیچی کردن برخی مناطق و افزودنشان به مناطق دیگر، جز جداساختن مردمان مائلوف و بحران آفریدن، نتیجهای ببار نیاورده است (دکتر ضیاء، هویت ملی، ص 78)

در ایران مانند سایر کشورهای جهان، همواره جامعهی طبقاتی بوده است. ادامهی این وضع که توسط رژیمهای بسیط چون رژیم رضاخان، به شکل یک قانون، قانون تبعیض و ایجاد ناهمگونی در میآید، جامعه را دچار پریشانی و ورشکستگی میکند و هرچند در این راستا طبقات زیرن رنج بیشتری متحمل میشوند، در اساس اقلیتها و ملت های به حاشیه رانده شده ی مورد خشم، بیش از دیگران زیان می بینند. ادامه ی سیاست آنچنانی از جانب رژیمهای بسیط بویژه آنها که برچسپ ناسیونالیست برپیشانی دارند، موجب زیر فشار قرار دادن گروه های ملی و مذهبی و اتنیکی جدای از قوم فرمانروا، میگردد تا از راه وصول به آموزش عالی و مدرنیزه کردن مناطقشان، نتوانند گامی مثبت در راه احقاق حقوق خویش بردارند! (همان، ص 81).

رژیم پهلوی، آموزش و پرورش جدید را نیز برای رسیدن به دوهدف، بکاربرد: نخست نیروبخشیدن به نظام که درپوشش "خدا، شاه، میهن، دیده میشود و آندیگر تکیه بر تاریخ ایران کهن، آنهم ازدیدگاه بسیار محدود ناسیونالیستی با تعصب نژادی و شوینیستی و به تلاش تاریخسازان غربی برای ایران که آنرا درکارخانهی ملتسازی خود نشان داد! این جهتگیری رسمی و هدفمند درسیستم آموزشی یک زبان (فارسی) برای سراسر کشور، ملتها و اقلیتهارا، دچار بدبینی کرد و ادامه ی این سیاست تنگ نظرانه و بی توجهی به مناطق، ملتها و اقلیتهای مورد خشم، هم موجب بیداری گردید و هم خشم آنها را نسبت به رژیم افزونتر کرد، که رژیم نامبرده پاداش این سیاست ضد انسانیرا در جریان انقلاب 1979، دریافت کرد.

باری هدف از پیروی از این سیاست دروستکردن جامعه و مردمی یکدست مانند انسان والای ژرمنی پاک یا آریائی، مسلمان یا ن مؤمن مکتبی است! این تفکر پان ایرانیستی و پیروی از این پانیسماها، بیانگر

ویژگی "تمامیت خواهی" است و دو نتیجه را به بار میآورد: یگانه شدن با هم‌نژادان، هم زبانان و هم آئینان و هم طبقه‌های خارج از مرزهای ملی، برای جذب و حل آنها در قدرت پان‌یسمی آنچنانی. دوم، تلاش برای یکدست کردن درون، با پیگیری سیاست از میان بردن، حاشیه‌نشین کردن و در خود مستحیل کردن تمام نژادها، زبانها، گرایشهای سیاسی مخالف و گره‌های ناهم‌ساز درونی، همراه با فشار سیاسی پلیسی، یا برنامه‌ریزی درازمدت اقتصادی- فرهنگی است! (پاورقی ص 291، همان).

آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس بزرگ جهان، در تعریف دولت ملی میگوید: "این دولت دستگاهی است که در محدوده‌ی مرزهای یک قلمرو، سرزمینی مشخص، حق حاکمیت دارد، میتواند از ادعای حاکمیت خود با کنترل قدرت نظامی پشتیبانی کند و بسیاری از شهروندان، احساس مثبت تعهد نسبت به هویت ملی آن دارند (جامعه‌شناسی ص 326-327).

در مورد خواست تشکیل سازمان حکومتی، دو گونه خواست مطرح است: نخست به سوی تنظیم لایه‌های جوامعی در حرکت است که از چند قوم بوجود آمده‌اند که در قالب ملتهای گوناگون و متنوع بودن سیمای اتنیکها قدم برمیدارد و دیگری به سوی نزدیک کردن و قطبی کردن ملتها و بین المللی کردن آنها (دیدگاه پرولتری) با توجه به رضایت آنها، گام برمیدارد. در روند مبارزاتی ملتها برای رهایی از زنجیرستم یا برای متحد شدن در قالب "ملت" به تدریج علامتهای مهم و نا آشکار و برجسته ملت، سر بر میآورد و تنظیم میگردند. نارواست اگرچنین بیندیشیم که تجمع تمامی ویژگیها "اتنیک" تنها هنگامی شناخته میشود که تمامی نشانه‌هایش به صورتی پیشرفته آماده باشند. روند سرپا ایستادن، پا برجائی و منظم بودن قومی در قالب ملت یعنی روند کنسلیداسیون، روندی درازمدت و صاحب چند مرحله است و در روند تکاملی خود، آگاه شدن ملی و مبارزه ملی، پیدامیشوند. این خود آغاز زاده شدن مفهوم "ملت" است. مبارزه برای رسیدن به استقلال یا خودمختاری (یا فدرالی) سیاسی، اساس سرپا ایستادن ملی را، بنیان خواهد گذاشت، حتی آنگاه که پیوندهای درونی، اقتصادی نیز ضعیف باشند یا شکوفائی زبان ملی و یگانگی سرزمین هم تحقق نیافته باشند ... (آموزش فلسفه علمی، احسان طبری، ترجمه نگارنده، ص 164-165)

هویت قومی کدام است؟

مردمانیکه ایل متحرک آنها ساکن شده، هویت قومی یعنی سرزمینی- فرهنگی (دینی، زبانی)، پیدامیکنند. در دوران پیش از سرمایه‌داری صنعتی، این هویت، بسیار چیره بود. بسیاری این هویت را با "هویت ملی"

یکی میگیرند!... با فراموش یا ضعیفتر شدن "هویت ایلی و تباری". قومیت"، خود را در سرزمین و زبان و تا حدودی "دین" بیان میکند. زبان مادری نخستین هویت اکتسابی و ریشه‌دارترین جنبه‌ی هویت اجتماعی افراد است. پس از آن هویت دینی و سپس هویت طبقاتی بعد "هویت ملی" و سرانجام "هویت انسانی فرامیرسد. (ضیاء صدرالاشراف، هویت ملی، ص 288-289)

اقلیت چیست؟

در گذشته اقلیت از لحاظ شمارشی مورد توجه بود، ولی امروزه اقلیت از نظر جامعه‌شناسی عبارت است از همه‌ی کسانی که در داخل جامعه‌ای زندگی میکنند، اما به سبب وابستگی قومی، مذهبی و یا زبانی و یا حتی غرابت رفتار و عاداتها از دیگر افراد آن جامعه مشخص میشوند. اینگونه افراد اگر از مشارکت در انجام کار جامعه، محروم شوند، اگر مورد ستیم و تبعیض قرار گیرند و اگر گونه‌ای احساس جمعی و گروهی داشته باشند "اقلیت" محسوب میشوند، هر چند از لحاظ شمارش، در اکثریت باشند (منوچهر خوبروی، همان، ص 180).

هویت ملی چیست؟

آنچه موجب شناسائی شخص شود. عواملی که شخصیت کسیرا به اثبات برسانند، شناسنامه و... ملت، "مردم یک کشور که از یک نژاد و تابع یک دولت باشند". یای آن نسبی است. ملیت: وابستگی نژادی و ویژگیهای افراد یک ملت (فرهنگ صبا محمد بهشتی، ص 1042). در هویت ملی، سرزمین مشترک، منافع اقتصادی و تولیدی مشترک، منافع سیاسی و امنیتی مشترک، منافع نظامی و احساس روانشناختی فردی- جمعی، در نظر گرفته شده است (همان، ص 283-285).

هویت قومی، پس از هویت تباری و ایلی است که سرزمین، دین و زبان مشترک معرف آن است. هویت ملی با آمیختن و گاه با تضعیف و تحلیل هویت‌های "قوم" و ایلی مردمان یک جامعه، در هم‌دیگر و با سربر آوردن هویت شخصی و هویت ملی افراد آن خودنمائی میکند، یا بسوی جامعه‌ی ملی و طبقاتی با مفهوم شهروندان برابر، به پیس میرود (هویت ملی، پیشین، ص 280).

ملت: مراد از ملت تلفیقی است میان عوامل عینی و ذهنی که با مفهوم آن در زبان نیز مطابقت دارد. عوامل ذهنی یعنی: سرزمین، زبان، زندگی اقتصادی مشترک، فرهنگ مشترک و قبول زندگی مشترک. بگفته‌ی "ارنست رنان" در مورد عوامل ذهنی برای تشکیل "ملت" میگوید:

ملت یعنی یک روح و یا اصل روحی و معنوی یا همبستگی افراد براساس گذشته‌ای استوار که در زمان کنونی نیز در نظر است.

بنابراین، ملت عبارت است از گروهی از مردم که بوسیله‌ی جمع عوامل مختلفی مانند زبان، سرزمین، زندگی اقتصادی، فرهنگی و تاریخی مشترک به یکدیگر وابسته‌اند و تمایل به زندگی مشترک و پذیرش سرنوشت مشترک دارند.

با این تعریف احسا ملی عبارت است از احساس وحدت و وابستگی به یک جمع، حتی اگر از این جمع قدرتی ناشی نشود و از این احساس است که "ما" بوجود می‌آید و ازین رهگذر است که یک "ما" از "ما"ی دیگر جدا می‌شود (پیشین، ص 181).

با توجه به این راستیها و وضع موجود در ایران، اکنون به ارائه‌ی راه حل این مشکل سیاسی و اجتماعی می‌رسیم. بحث بر سر این است که کشوری مانند ایران، چگونه باید اداره شود و از چه راهکارهایی برای اداره‌ی آن استفاده شود. اگر بخواهیم باراستیها روبه‌رو شویم، ناچاریم بپذیریم، در این سرزمین از دیرباز ایل، قوم، اتنیکیهای گوناگون و اکنون ملت‌های مختلفی با ویژگیهای گوناگون فرهنگی، سرزمینی، زبانی، تاریخی و وابستگی روحی و... ی خود وجدای از ویژگیهای ملت و مذهب و زبان و فرهنگ غالب، زندگی میکنند و در رابطه با حقوق ویژه‌ی خود حتی در ارتباط با حقوق عمومی در تبعیض و زیرستم آشکار به سر می‌برند! برای رفع این ستم و آفریدن فضای مناسب جهت همزیستی مسالمت آمیز و اقدام به حرکت به سوی اتحاد داوطلبانه، چه باید کرد؟ به عبارت دیگر برای اینکه همه‌ی مردم کشور با حفظ ویژگیهای ملی و گوناگونی خود، بتوانند در تعیین سرنوشت خود آزادانه اقدام نمایند، چه راهی را باید پیش گرفت و از چه الگویی باید استفاده کرد؟

امروزه در میان کشورهای جهان سه نمونه‌ی حکومتی بیشتر از همه بکار گرفته شده‌اند و هر کدام شیوه‌ی ویژه‌ای برای اداره‌ی سیاسی فضای جغرافیائی خود، برگزیده‌اند: نمونه‌ی بسیط یا تک ساخت و متمرکز یا مرکزمدار، ترکیبی یا فدرالی و نمونه‌ی منطقه‌ئی.

نمونه‌ی نخست بیشتر در کشورهاییکه با فضای یک دست جغرافیائی شکل می‌گیرد که سرزمینی پهناور نداشته باشد و دارای شکلی فشرده باشند و جمعیتشان بگونه‌ای یکنواخت پراکنده شده باشند و تنها دارای هسته‌ای مرکزی سیاسی توانمند باشند نه در فضای نا همگون کذائی

باجعیتی پراکنده. بادر نظر گرفتن نظام یک قانونی در این شکل از مدیریت کشوری، نیروی سیاسی و اجرائی یکنواخت و به یک اندازه در سراسر کشور و مناطق گوناگون اعمال میشود.

در این فرم، حکومت مرکزی با برخورداری از شخصیت حقوقی یگانه برای خویش، این حق را به خود میدهد که قانون تصویب کرده و تمامی امور را در کلیه شئون ملی و منطقه‌ای، تنظیم نماید. اکنون از مجموع 200 کشور جهان 150 کشور، باین شکل اداره میشوند! مانند ایران، ترکیه، اردن و... که بخشی از کشورهای در حال توسعه‌اند و در میان کشورهای پیشرفته، ژاپن و فرانسه، نمونه‌هایی از این شکلند. اینگونه قدرتهای سیاسی، همواره بسوی گونه‌ای تمرکزگرائی و خود محوری، گام بر میدارند که در آن تمامی تصمیمات عمومی و محلی و ملی، توسط یک مرکز سیاسی و اداری که بنا به روال درپایتخت است، اتخاذ و اجراء میشود!

میتوان به چندی از معایب این سیستمها اشاره کرد:

وجود سلسله مراتب شدید و استقرار جریان یکطرفه‌ی فرمانروائی از بالا به پایین، افزایش بروکراسی، افزایش هزینه‌های عمومی، نادادپروری جغرافیائی، به معنای تبعیض میان مناطق گوناگون جغرافیائی کشور، شکل گیری احساس بی ارادگی و خودبزرگ بینی! و نیرومند نکردن روحیه‌ی ابداع و ابتکار و سرانجام رواج فرهنگ چاپلوسی و تملق.

گونه‌ای دیگر الگوی منطقه ای است. مانند بریتانیا، ایتالیا، اتحاد جماهیر شوروی سابق که میشود، زیرنام " کشورهای دارای جمهوریهایی خود مختار" آنرا نامگذاری کرد. این الگو، نخستین بار از جانب " جان فرراندو ف- Juanerrando F" اسپانیائی، پیشنهاد شد. در این نمونه که شکلی میان حکومت بسیط و فدرالیسم است، حکومت مرکزی زیر فشار آزادیخواهان یا به صفت دمکرات بودنش(بستگی به میزان شعور مدیریت کشوری دارد)، برخی از قدرت سیاسی خود را به مناطق داخلی که از هویت ملی و فرهنگی دیگری برخوردارند، واگذار میکند.

الگوی سوم، که در این گفتار مورد نظر و پیشنهاد ما است، الگوی فدرال است. "ک. دبلیو رابینسون" این شکل از نظام سیاسیرا، جغرافیائی ترین نمونه‌ی اداره‌ی مملکت در میان حکومتهای موجود، قلمداد میکند که بر مبنای تفاوت‌های ناحیه‌ای بنا میشود و گرایشهای

اجزاء ترکیبی کشور برای حفظ ویژگیهای فردی آنها را به رسمیت میشناسد.

در واقع فدرالیسم، میان تفاوتها و تضادها، یگانی نمی آفریند، بلکه میان آنها، همزیستی عادلانه و سازگار با روح انسانی، ایجاد میکند. این نمونه مناسبترین شکل راه حل سیاسی برای اداره سرزمینهای چون ایران است که توسط ملتها یا اتنیکهای جداگانه، زبانی، فرهنگی، ملی و گاهی مذهبی، مسکون شده و دارای تفاوتهای ملموس آنچنانی و ناحیه ای میباشد.

این نمونه از بهم پیوستن، گروه های انسانی و یگانهای سیاسی جدای ازهم، پدید می آید که میخواهند، سرنوشت خود را، بهم پیوند داده و مملکت بزرگتری با امکانات بیشتر، بیافرینند. این نمونه به نسبت، نمونه های دیگر، توان بیشتری برای تمرکززدائی دارد. در ساختار چنین نمونه ای، زمینه ای اداری و سیاسی مرکزی و امور منطقه ای، از سوی سازمانهای مناطق فدرالی که در مراکز جمعیتی تقسیمات کشوری، مستقراند، انجام میشود.

حکومت مرکزی در این نمونه، بخشی از اختیارات خود را به اعتراف قانون اساسی کشور، به مقامات یا سازمانهای صاحب صلاحیت منطقه ای، واگذار میکند. باینگونه، قدرت در اندامهای حکومتی و مردمی مملکت تقسیم میشود (عباس احمدی، ویژگیهای نظام فدرال و میزان انطباق آن با شرایط ایران). در چنین نظامی حکومت منطقه ای، میتواند با توسل به انتخابات آزاد و با استفاده از نرمهای دموکراتیک، پارلمان خود را تشکیل دهد و هیأت وزیران را برای اداره امور منطقه، برگزیند. سیستم آموزشی را با حفظ زبان سراسری به منظور ایجاد ارتباط با دیگر باشندگان کشور و ادارات دولت مرکزی، برای ترویج و خواندن و نوشتن به زبان مادری پی ریزی کند. فرهنگ منطقه ای را شکوفا کند. حکومت فدرال، بجز در سیاست خارجی، ارتش و پول رایج و برنامه ریزی کلان، در بقیه موارد، اداره ای سیاسی، اجتماعی منطقه، خود مختار است. بدیهی است پلیس محلی چون نیروی انتظامی برای تاءمی آسایش و چون ضابط دادگستری، زیر نظر حکومت فدرال، انجام وظیفه خواهد کرد.

اکنون در جهان، 19 کشور باین کیفیت اداره میشوند، آلمان، سویس، ایالات متحده ای آمریکا، استرالیا، اتریش، آفریقای جنوبی، از این جمله اند.

از این راه امکان اینکه جماعات گوناگون انسانی با هویت

جداگانه‌ی ملی، فرهنگی و مدنی ویژه‌ی خود، بتوانند درکنار هم زندگی کنند، فراهم خواهد آمد.

سخن آخر اینکه، از آنجا که در نظام جمهوری اسلامی، اجرای چنین طرح دمکراتیکی امکان پذیر نیست و خمیرمایه‌ی اندیشه‌ی سران این حکومت با دمکراسی در تضاد است، از آنجا که بدون حل این پدیده‌ی سیاسی اجتماعی، امکان همزیستی تنوعهای ملی - مذهبی در ایران، امکان پذیر نیست و تا کنون حکومتهای مرکزی همیشه با زور و با نثار کردن انگ، با این واقعیت که هم رو به درون دارد و هم به برون و نمیشود آنرا انکار کرد، روبروشده‌اند، اقدام در جهت حل آن به عهده‌ی حکومت آینده‌ی کشور است. با توجه باینکه طرح ریزی کلیت برنامه‌ی چنین حکومتی به عهده‌ی ماست، بیائید به جای دامن زدن به بحث زیادی و دور از واقعیت و تلاش برای نفی هویت ملی دیگر ملتها براساس بازتولید ستمگری گذشتگان، در پی آن باشیم، راه حل مناسبی برای بیرون رفت از این معضل، پیدا کنیم. تحمل این مسئولیت، با توجه به گسترش فرهنگ تک ملتی تحمیلی رضاخانی و خود بزرگ بینی برخی از ملی گرایان تابع آن فرهنگ شوینیستی و کمتر نفوذ کردن فرهنگ واقع بینی و یکسانی خواهی پیشرفته‌ی جهان متمدن، بسیار سنگین است. با انیوصف، کسی این بار سنگین را برای ما برنمیدارد. این خود مائیم که باید آنرا با تمام سنگینیش به سر منزل مقصود برسانیم تا برای همیشه از این بابت خیال آیندگان را آسوده نمائیم.

حسین خلیقی، 11/11/2006، پاریس.